میفرماید صبر کلید آن چیزیست که امید داشته شود و هر چیزی بصبر میشود پس صبر کن واگرچه دراز باشد
شبهای پس که فرمان بر دو اسپ برجای ایستاده و بسا که یافته شود بصبر انچه گفته شود در شان او
دور است میفرماید پس صبر است که مفتاح سعادت باشد صبر است که مصباح عبادت باشد اگر صبر کنی زود میابی
چیزی که ترا بآن اراده باشد نهی از کراهه مکروه دیوی که مشتملست بر حکم و مصالح معنوی ولا تكره المكروه
عند نزوله ان الحوادث لم يزل متباينة كم نعمة لم تستقل بشكرها لله في طي المكاره كامنه
از نکه گرچه شدن و استقلال خود بکاری استاده و تعلق بشکر و فی طی بکانه و او صفت نعمه یکدیگر
میفرماید دشوار مدار دشوار داشته را نزد فرو آمدن آن آمدن بدرستی که حادثها همیشه از
جدا اند بسا نعمه که خود مشغول نشوی بشکر آن خدا را که در طی دشوارها حاصل است پس
گاهی که زدوستان جفای برسد و زگردش آسمان بلای برسد زنهار مخور غصه که از عالم غیب
ناگاه شود فتح وصفای برسد اشاره برضا داشتن و منع از جان بغصه فرسودن هون الامر
تعش في راحة قل ما هونت الا سيهون ليس امر المرء سهلا كله انما الامر سهول
وحزون تطلب الراحة في دار العنا خاب من يطلب شيئا لا يكون میفرماید آسان کن
کار را تا آسان کنی در حالتی اندک باشد چیزی که آسان کنی مگر که زود آسان شود نیست کار
مرد آسان همه نیست کار مگر آسان با وجود تنها محوی سالش در سرای رنج بی بهره باشد هر که جوید
چیزی را که نباشد جمعی که طریق لطف و احسان پیش گیرند و زغایت عقل خوی انسان گیرند
با اهل زمانه بخت کوشی نکنند هر کار که رو نماید آسان گیرند امر بغنیمت شمردن اقبال و نوازش
دوستان بفضائل اذا هبت رياحك فاغتنمها فعقبى كل خافقة سكون ولا تغفل
عن الاحسان فيها فلا تدري السكون متى يكون خفقان جستن باد و خافقه صفه ریح مقدر
که مونث ساعیت و ضمیر فیها راجع باد میفرماید چون وزد بادها تو پس غنیمت شمار آن را
چه انجام هر باد جهنده آرمیدن است و غافل مشو از نیکی کردن در ان باد چه نمیدانی که آرمیدن
آن کی خواهد بود پس تا چند جفا و جور اندیشه کنی فرصت است که دو نفس در سینه کنی
امروز که از دست تو می آید کار حیف است که غیر مردمی پیشه کنی شکایت از جور و جفای
روزگار و دعوی تحمل و اصطبار تنكر لي دهري ولم يدر انني اعز واحداث

طهر

الخطوب تهون فظل يريني الخطب كيف اعتداؤه وبت اريه الصبر كيف يكون
تنکره فتنکر ای غیره فتغیر الی المجهول میفرماید متغیر شد مرا روزگار من و نمیداند که من غالب
میشوم و ترسها کارهای بزرگ آسان میشود پس روز میگذارد که مینماید مرا کار بزرگ که
چگونه است بیداد کردن آن و شب میگذارم که مینمایم او را صبر که چگونه می باشد پس
ایام که میکند جفا در همه دور یکبار نمیرسد ز اشفاق بغور من عجز بخرج او نخواهم گفتن هر چند
که میکند تعدی یا جور اظهار رضا خوردن از دست روزگار و تخته شدن با تش اضطرار
الدهر ادبني واليأس اغناني والقوت اقنعني والصبر رباني واحكمتني من الايام تجربة
حتى نهيت الذي قد كان ينهاني اقناع خورسند گردانیدن و احکام استوار کردن و نهی باز
زدن از نابالت میفرماید روزگار ادب کرد مرا و ناامیدی بی نیاز گردانید مرا و قوت
خورسند ساخت مرا و شکیبایی پرورد مرا و استوار کرد مرا از روزگار آزمایش تا باز زدم کس را
که گفتنی بود که باز میزد مرا پس از خرج بسی رنج و تعب یافته ام ورکه دستش ایام ادب یافته
ام فارغ منشین که من درین کنج خراب صد گنج مراد از طلب یافته ام نهی از فروتنی
مردم دنی و تنبیه بر تفویض امر بفیاض غنی لا تخضعن لمخلوق على طمع فان ذلك وهن
منك في الدين واسترزق الله مما في خزائنه فانما الامر بين الكاف والنون
ان الذي انت ترجوه وتامله من البرية مسكين ابن مسكين الوهن الضعف والخزانة بالكسر
المكان الذي تخزن فيه المال والخزائن جمعها وقال الجوهري المسكين الفقير وكان يونس
يقول المسكين اشد حالا من الفقير قال وقلت لاعرابي افقير انت فقال لا والله بل
مسكين وقال النووي في الروضة الفقير هو الذي لا مال له ولا كسب يقع موقعا من حاجته
والمسكين هو الذي يملك ما يقع موقعا ولا يكفيه فالفقير اشد حالا من المسكين وهذا
هو الصحيح وحكاه ابو اسحاق المروزي ومصراع رابع اشاره بآیه انما امره الشيء اذا
اراده ان يقول له كن فيكون وقال الكاشي في الاصطلاحات كلمه كن صورة الارادة
الكلية ويسمونها كلمة الحضرة میفرماید فروتنی مکن مر هیچ افریده را بر طمع چه بدرستی
که آن سستی است از تو در دین و بجو روزی از خدا از آنچه در خزانهای اوست چه حیثیت

Copyright © King Saud University